

وصف هنری روایتگرایانه در داستان سمک عیار

محمدصادق ناظریان*

دکتر ماه نظری**

چکیده

یکی از عوامل مهم و مؤثر برای به تصویر کشیدن ماهیت و کیفیت هستی و جوامع بشری، وصف است. نویسنده به مدد تجربیات و ذوق خود برای مجسم کردن و تصویرآفرینی می‌تواند از وصف سود ببرد. عنصر برجسته در داستان سمک، تصویرگرایی و کاربرد زبان مجازی است که کاتب آرجانی وقایع و تجربیات حسی و آموخته‌های خویش را با زبان و بیان توصیفی دستوری یا هنری- ادبی مناسب به کار برده و اشیا و پدیده‌ها را به گونه‌ای توصیفی درم اجرا می‌کند. اجرای داستان را با بیانی تصویری، به گونه‌ای معرفی کرده است که می‌توان آن را داستان ترسیمی - تصویری دانست. زیرا در نظام روایی، بیشتر دارای نشانه‌های دیداری است. در سیر بیان داستان که دارای جنبه‌های فرهنگی - اجتماعی است، علاوه بر توصیف طبقات گوناگون درباره شیوه زندگی، دغدغه‌ها، مسائل و اتفاقات، کنشها و رخدادها غیر واقعی (رنالیسم جادویی) نیز روبرو هستیم.

در این مقاله نقش وصف‌ها؛ در ادامه روایت و عینیت بخشیدن به ماجرای داستان بررسی شده و عوامل مؤثر هنری در تصویرگرایی این داستان، باروش توصیفی - تحلیلی برجسته‌نمایی گردیده است.

واژه‌های کلیدی: روایت؛ وصف هنری؛ عوامل هنری، داستان سمک.

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران.

** دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران. (نویسنده مسئول)

مقدمه

داستان سمک عیار، داستانی است با ابعاد گوناگون که کاتب الرّجانی با قلم هنری - توصیفی، چشم به کهن الگوهای ایران داشته است و بسیاری از عقاید و باورهای باستانی را تداعی کرده است واز مکان‌ها و اشخاصی نام می‌برد که نمادین و تپیک‌اند. او داستانی عاشقانه‌را، به گونه‌ای به تصویر می‌کشد، که در کانون محوری آن، حماسه و عشق، باهم درآمیخته شده‌اند. تصویر سازی در این متن دقیق و جز به جز صورت گرفته است. در ضمن روایت داستان به اعتقادات، آداب و رسوم، وسایل زینتی، آرایش لشکر، ابزار جنگی، رویارویی پهلوانان، تداپروچاره جویی دشمنان در برابر یکدیگر، مراسم شادمانی و سوگواری، عوامل ماورایی و غیره اشارات ظریفی دارد که اغلب در قالب صورخیال بیان شده است. رئالیسم جادویی، برفضای این داستان حاکم است با شگردوحیله گری‌های دایه جادوگر، آشنایی خورشید شاه با مه‌پری آغاز می‌شود که لحظه به لحظه گره‌ها و مشکلات در هم تنیده را عیارپیشه‌ای به نام سمک با کمک نیروهای فرا زمینی می‌گشاید.

«داستان سمک را باید نمونه‌ای از رمان حوادث و داستانونهٔ قدیم ایرانی دانست که در آن تکیهٔ اصلی بر حوادثی است که در طی رمان اتفاق می‌افتد و حدّ فاصل رمان بارمانس قرار می‌گیرد.» (ر. ک: شمیسا، ۱۳۸۶: ۱۶۷) و «یکی از بهترین رمان‌های زبان فارسی در قرن ششم است. این کتاب داستانی مفصّل در سه مجلد است و جمع‌کننده این حکایات فرامرزین خدادادبن عبدالله الکاتب الارّجانی است که گویا آن را از زبان یکی از قصاصین زمان به نام "صدقّه ابوالقاسم" فراهم آورده و تحریرنموده است.» (صفا، ۱۳۸۱: ۹۸۸) او کسی است «که در مقدمهٔ جلد سوم، نسب او "شیرازی" آمده است. (ناتل خانلری، ۱۳۶۲: ۶) و همیشه با عبارات "گوید" (کاتب ارّجانی، ۱۳۸۹: ۸۷۳)، "چنین گوید" (۲۸۸)، "چنین روایت کند" (۷۸۱)، "چنین نقل می‌کند" (۱۴۰)، "چنین تقریر کرد" (۳۵۲) به نقل از او اشاره می‌کند که اغلب این عبارات بسامد زیادی دارند. «وجود نام‌های خاص ترکی در متن کتاب، مثل: "سمازق"، "سنجر"، "قیماز"، "قزل

ملک"، "ارغون"، "قیارق" و "گورخان" گمان می‌توان برد که تاریخ تدوین قصه پیش از اواخر سلجوقی نیست.» (کاتب ارجانی، ۱۳۸۹: ۶)

سمک، فرزند خوانده عیاری به نام شغال پیل زوراست که به کمک خورشید شاه جوان می‌شتابد و در تمام ماجرای داستان فعال و کنشگر اصلی است. اواز طرف مرزبان‌شاه و پسرش خورشید شاه، پدر خطاب می‌شد (همان: ۱۰۴۸) و بیشتر او را با عنوان "عالم افروز" می‌خواندند. (همان: ۱۵۴۰) وقتی داستان سمک خوانده شود خوانندگان ابتدا فکری کنند که تنها، با داستانی ساده افسانه‌ای که از تاریخ مردمان کهن گرفته شده است رو به روهستند، ولی با پیشرفت در مطالعه آن متوجه می‌شوند که نویسنده، بسیار هنرمند است و در روایت داستان قلمی قوی و قدرتمند دارد اگرچه در وصیت نامه‌های نویسندگان هست که «کسی که کمتر دروغ می‌گوید بهتر دروغ می‌گوید.» (سلیمانی، ۱۳۶۹: ۱۰۱) اما نویسنده داستان، با افسانه و حوادث غیرطبیعی، آن چنان ذهن و درون خوانندگان را تسخیر می‌کند که هرگز نمی‌پرسند چرا؟ و چگونه؟. «حتی در تاریخی‌ترین نمایش‌ها اشخاص خیالی نیز وجود دارند اما از آن طرف، همه داستان‌های خیالی دروغ است.» (همان: ۱۰۰) و این نویسنده قدرتمند قصه هاست که باعث می‌شود تا دروغ در ذهن خوانندگان راست جلوه کند. پس «تصویری که از بیان افراد در ذهن مجسم می‌شود به تفاوت نیروی مشاهده و بیان و لطف تعبیرات گوینده، تاریک روشن است.» (صورتگر، ۱۳۴۷: ۲) و به قدرت خلأ قیت نویسنده بستگی دارد، یعنی؛ می‌تواند از یک پدیده، تصویری ارائه دهد که هنر و خیال‌های ظریف در آن غوطه و روزنده باشند و یا تصویری مرده و بی‌حال و غبار گرفته از آن پدیده آشکار شود. نویسنده و گردآورنده این داستان به کمک وصف‌های زیبا و قدرتمندانه خود در واقع داستانی را نمایش می‌دهد که پویا و پرتحرک است و در عین حال با وجود ظرافت‌های ادبی از شیوه سادگی بیان خارج نشده است.

مسأله

چگونه، نویسنده داستان از وصف در بیان داستان بهره برده است؟ و توصیفات اغلب در چه موضوعاتی نمایش پیدا می‌کرد؟ یا این که کدام عوامل مهم هنری در توصیفات نقش عمده‌ای داشتند؟

فرضیه

نویسنده داستان سمک بیشتر به وصف مسائل اجتماعی و فرهنگی می‌پردازد. کاتب از جانی در وصف‌ها از عناصر طبیعت بهره می‌برد و داستان سمک عیار ترکیبی از وصف‌های عاشقانه - حماسی دارد.

پیشینه تحقیق

قبلاً دکتر پرویز نائل خانلری داستان سمک را در پنج جلد تصحیح و چاپ کرده‌اند و سپس تحقیقاتی در باره این داستان شده است از جمله می‌توان مقالات: «تأملی در آداب و رسوم در داستان سمک عیار» نوشته اسحاق طغیانی در سال ۱۳۹۶ و «شیوه داستان‌پردازی در داستان سمک عیار» از مریم ایرانمنش در سال ۱۳۹۳ را نام بردولی در مورد وصف‌های موجود در این داستان تحقیقی انجام نشده است.

روش تحقیق

در این تحقیق ضمن معرفی وصف‌ها و عوامل هنری مرتبط با آن‌ها، به کمک منابع کتابخانه‌ای با شیوه توصیفی - تحلیلی، نکاتی در خور و شایسته درباره وصف هنری و ارزش آن‌ها در روایت‌ها بیان شد. به هر حال داستان سمک عرصه نمایش جوانمردی‌ها و ایثار، شجاعت و جانفشانی، وفاداری و عشق و حيله‌ها و چاره‌گری‌های عیاران برای رسیدن به آمال و اهداف شاهان و اشراف زادگان است و این اعتقادات عیاری، خوانش داستان را جذاب و دوست‌داشتنی کرده است.

داستان سمک عیار و فضای حاکم بر آن

روزی که خورشیدشاه، شاهزادهٔ دربارمرزبان‌شاه، شاه حلب، به طلب شکاررفته بود درشکارگاه‌دختری زیبا می‌بیند اما دایهٔ جادوگری داشت که او را از چشم خواستگاران غیب می‌کرد. به این دلیل شاهزادگان زیادی به طلب او که دخترشاه فغفورچین بود به چین سفرکردند ولی توسط دایه اسیروسپس زندانی شدند. یکی از این شاهزادگان، خورشید شاه بود که به قصد خواستگاری به چین رفته بود ولی برادر ناتنی او، فرخ روز، خواست به خاطر اسیروزندانی نشدن شاهزاده، او به جایش به خواستگاری برود تا آسیبی به شاهزاده نرسد اما او را هم به زندان انداختند. خورشید شاه برای نجات برادر دست به کار می‌شود و با آشنایی با سمک و چند عیار دیگر با حيله و چاره‌های فراوان، او را از زندان نجات می‌دهند و سپس دایه را می‌کشند. ماجراهای داستان طوری پیش می‌رود که دخترشاه فغفور، مه پری، تمایل می‌یابد تا با خورشیدشاه ازدواج کند ولی - بازمانعی پیش رویشان قرارداداشت و آن هم "مهران وزیر" وزیرشاه فغفوربود که "مه پری" را برای فرزندش، "قزل ملک"، می‌خواست و به همین منظور مشکلات زیادی برای خورشید شاه ایجاد می‌کرد ولی حيله گری‌های مهران وزیر با نوشتن نامه ازسوی خورشیدشاه به شاه فغفورنقش برآب شد و رابطهٔ خورشید شاه با شاه فغفوربهبود یافت. درتمامی داستان، سمک، گره گشاست. اوبه تنهایی یابه کمک عوامل ماوراءالطبیعی چون خضر، الیاس، سیمرغ و پرندگان جادویی گره داستان را می‌گشاید و بارها موجبات موفقیت خورشید شاه را فراهم می‌کند. به طورمثال، وقتی که خورشیدشاه با ضربهٔ پهلوان رقیب به شدت مجروح شده ودرحال احتضار بود به کمک خضرپیغمبراورانجات می‌دهد. سمک درکلیت داستان فره ایزدی دارد وپیروز می‌شود. می‌توان گفت که او قهرمان داستان ودارای شخصیت محوری دراین قصه است. طرح داستان به گونه‌ای پیش می‌رود که نویسنده، حوادث داستان را همراه و همدوش باتوصیف سمک وپهلوانان بیان می‌کند، آن را در روند وسیرداستان گاه از زبان و اندیشهٔ سمک (حدیث نفس) و گاه از زبان دیگران روایت می‌کند.

رابطهٔ وصف و روایت

وصف، ارتباط نزدیکی در سیر روایت دارد و نویسنده از طریق وصف، داستان کهن را بازسازی کرده است. وقتی به جزئیات اعمال هولناک قهرمان می‌اندیشیم، به ظاهر وقایع بی‌اساس می‌نماید اما وقتی قلم هنرمندانه کاتب ازجانی به تصویرگرایی می‌پردازد و تراژدی می‌آفریند، خواننده به تذهیب، تنویر فکر، عمق مطلب، جنبه‌های عاطفی، هیجانی و سایر موارد می‌اندیشد که بیان ساده وی، ماهیت وجودی آدمی و دغدغه‌های او را بیان می‌کند. نویسنده با مهارتی تحسین‌آمیز، زبانی ساده و توصیفی را برگزیده تابسیاری از مسائل، اعتقادات، آداب و رسوم درباری، رویارویی با دشمن، تدابیر، ابزار و آلات جنگی، بار دادن، نثار کردن، عشق ورزیدن و... بیان کند. چنان که "سوسور" معتقد است: «زبان نظامی از نشانه هاست که عقاید را بیان می‌کند.» (احمدی، ۱۳۷۱: ۸)

حدیث نفس: (چنان چه سمک می‌گوید): «من که سمکم بی‌آنکه هفتاد درّه دیده‌ام، یقینم که در دست من چون مهرهٔ بوالعجب است و یقین دانم که هر چه بگویم بکنم، معلوم دارد که از ده طلسم اسفید دیوسخت تر نیست که به مردی برگشادم و طلسم هابشکستم و به کوه جهان بین رفتم و زنان خورشیدشاه و فرخ روز (پسرش) را که امروز شاه جهان است به زیر آوردم دانم که...» (الرجانی، ۱۳۸۹: ۱۶۸۸)

به روایت غور پهلوان: در این روایت، راوی در تجسم شخصیت سمک از ساختار و عناصر هنری چون تشبیه: (تو مرد "صفت" هستی)، کنایه: (راست آمدن کار) و مجاز: (مشرق و مغرب) حتی، صفات - دستوری: (باعقل، هنرمند و عیار پیشه) بهره برده است: «غور به پای خاست و او (سمک) را در کنار گرقت و پیش خود بنشانند و گفت: ای پهلوان معترفم که در مشرق و مغرب چون تو مرد نیست جوانمرد باعقل و دانش و هنرمند و عیار پیشه. (این کار) بی‌کفایت تو و راه نمودن تو راست نمی‌آید.» (همان: ۴۲۴)

یکی از ویژگی‌های نوشتاری این اثر تجسم سازی است که جنبهٔ نوشتاری - دیداری در آن برجسته‌نمایی می‌شود گویی خواننده در آن صحنه حضور داشته است. (وارد شدن سمک و برخاستن غور پهلوان و درآغوش کشیدن سمک و...)

این داستان اغلب بازویۀ دید سوّم شخص روایت شده است و راوی تا پایان داستان از شیوه‌های غافلگیری و تعلیق بهره برده است و درجهایی که داستان به نقطه اوج و جذّاب می‌رسد از خواننده می‌خواهد برای ادامه ماجرا، فاتحه‌ای برایش بخواند تا به پاداش این طلب آمرزش مجراهای بعدی را بفهمد. (همان: ۱۴۳۲، ۱۱۸۰۱، ۱۸۵۲)

بنابراین «وصف و دنیایی که روایت می‌شود و راوی آن رابطه تنگاتنگی باهم دارند. البته راویان، خود بخشی از داستان نیستند.» (ویلهلم برتنز، ۱۳۸۲: ۱۰۳) راوی به کمک وصف، بحران‌های فراوانی در داستان ایجاد می‌کند و «بحران‌ها نیز داستان را یکی پس از دیگری از حیث شدت احساس به مرتبه‌ای برتر می‌رساند و پس از این که داستان به اوج خود رسید، خواننده به یاری گره‌گشایی و نتیجه‌گیری آرام می‌شود و به سطح افکار و احساس عادی خود می‌رسد.» (یونسی، ۱۳۸۴: ۴۷۵) و روایت داستان از حالت تنش و اضطراب به حالت طبیعی و آرام برمی‌گردد. چنان‌چه در وصف‌های داستان سمک این کش و قوس‌ها وجود دارد که ناشی از بحران‌ها و حوادث پی‌درپی است و لازمه چنین داستان‌هایی رئالیسم جادویی است.

تأثیر وصف در آفرینش داستان

توصیف و تصویرآفرینی، در داستان سمک بیانگر، کدها و نشانه‌های فرهنگی و ارتباطات اجتماعی عصر او است که اندیشه و اعتقادات عصر نویسنده را بیان می‌کند. به همین خاطر هر تصویری پیامی مستقل دارد «اما تصاویر در مجموع روایتی را کامل می‌کنند. تماشاگر و خواننده، براساس تصاویر پیشین، هر تصویر جدید را در دل داستان روایی جای می‌دهند.» (احمدی، ۱۳۷۱: ۸۷)

بی‌شک کاتب ارّجانی داستان روایی - افسانه‌ای سمک را درهتایی از وصف‌های جذّاب، متنوع و دلنشین روایت کرده و اجزای داستان را به گونه‌ای هنرمندانه پیوند زده است که وصف‌ها جزئی از یافت و عناصر جدایی‌ناپذیر عناصر داستان شده است. جانمایه این آفرینش، عشق است و عشق نیز، ادراک و شناخت زیبایی را در وجود ما عمق

می‌بخشد. چنان که وصف‌های داستان سمک نه تنها، برای ساخت بیرونی آن، بلکه برای نمایش خیالات و اندیشه‌های نویسنده مؤثر و مفید بوده است. «بنابراین باید پذیرفت که وصف، عنصر لازم و ضروری داستان بوده و نویسنده با آن سیرروایی داستان را به خوبی ادامه داده است و با توصیف جسمانی شخصیت‌ها و عناصر موجود به شیوه‌ای واقع‌گرایانه و بافتی افسانه‌ای همواره منظور خود را به خواننده نشان می‌دهد.» (بیشاپ، ۱۳۹۴: ۲۷۹) و یقیناً در این داستان، وصف‌ها، خواننده را در شکل و هنجارشناسی روایت، یاری می‌رساند و روایت را در نظر آنان قابل تأمل و تحقیق کرده است و باید گفت که اگر این داستان، بلند است و اسکلت داستان را دارد ناشی از وصف‌های متوالی و متعدد آن و در نظر داشتن لذت متن برای خواننده است و از سویی این توصیف‌ها، به معنای خاصی دلالت می‌کند که در بر دارنده واکنش طبیعی و غریزی است و «ساموئل تیلور کالریج به درستی دریافته بود که تأثیر هنرمبتنی بر توهم می‌باشد و تعلیق ارادی ناباوری، پیش‌نیازی برای لذت بردن از هنر می‌باشد.» (گریس، ۱۳۶۹: ۹۶)

وصف دستوری و هنری

وصف، یعنی؛ «صفت کردن و ستودن چیزی را، شرح دادن، تعریف کردن چیزی.» (معین، ۱۳۷۵: ۵۰۳۳) و «صفت کلمه‌ای است غیر از اسم که همراه اسم یا گروه اسمی می‌آید و معنی آن را مقید می‌کند و توضیحی درباره آن می‌دهد.» (فرشیدورد، ۱۳۸۷: ۱۰۷) مانند: شب سیاه (۱۱۱۲) «هم چنین کلمه‌ای است که حالت و چگونگی اسم را توصیف می‌کند و وابسته اسم است.» (وفایی، ۱۳۹۱: ۶۸)

صفت هادر دستور زبان فارسی از نظر جایگاهشان در ترکیب به دودسته پیشین و پسین و از نظر ساختمان شان به اقسام: ساده: (روشن، ۱۰۹۹) مرکب: (زرین، ۹۷۶) مشتق: (زرین، ۱۴۳۷) مشتق - مرکب: (بادرفتار، ۴۳۷) دسته بندی شده‌اند. «این صفت‌ها حتی می‌توانند جانشین اسم شوند و وابسته بگیرند و تجزیه و ترکیب شوند و جمع بسته شوند.» (معینان، ۱۳۷۲: ۱۱۴)

در داستان سمک، وصف‌هایی دیده می‌شوند که دستوری و حقیقی هستند و بیشتر از دنیای واقعی گرفته شده است:

«باغی بود خوش و خرم و درخت‌های فراوان ازهر گونه، سرد سبزی و گرم سبزی از نارنج و...» (کاتب ارجانی، ۱۳۸۹: ۶۴۸)

«در علم بلاغت، وصف، یعنی؛ برشمردن ویژگی‌های موصوف به گونه‌ای که در برابر دیدگان مخاطب تجسم یابد و دروی همان احساس گوینده را بیدار کند. وزمانی موصوف را آن چنان که با کیفیات روحانی و عاطفی ویژه‌ای دریافته می‌شودنه آن چنان که واقعاً وجود دارد و وصف کنیم تا فهم کیفی خویش را از هستی با مخاطب در میان نهمیم وصف هنری است.» (عقدایی، ۱۳۸۱: ۹۲) و برای ارتباط با مخاطبان باید از صورت‌های خیالی یا عوامل هنری بهره برد زیرا «آن چه در بیان هنر و توصیف نقش عمده‌ای ایفای کند همین صورت‌های خیالی هستند، در حقیقت، مجموعه امکانات بیان هنری را که در شعر مطرح است و زمینه اصلی آن را تشبیه و استعاره و دیگر آرایه تصاویر ذهنی می‌سازد ایماژ یا صورت‌های خیالی می‌نامند.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۰: ۱۰)، یعنی؛ این صورت‌ها شکل دهنده صفات هنری و صفات هنری در واقع شکل تحول یافته صفات دستوری هستند. یا به عبارت دیگر «ایماژ، عکسی است که از کلمات حاصل می‌شود.» (فتوحی، ۱۳۸۵: ۴۱) نویسنده داستان، تولد و نامگذاری خورشید شاه، فرزند مرزبان شاه را با ایجازی زیبا و به گزینی واژه‌های نورمعنایی و ایماژهای زیبا (مثل ماه، آفتاب، خورشید) با ایجاد رابطه دال و مدلولی توصیف و اثبات می‌کند. انتخاب این نوع واژگان از ضمیر ناخودآگاه جمعی کاتب خبر می‌دهد که کهن الگوها را از یاد نبرده است چنان که در ذکر اعقاب منوچهر پادشاه کیانی آمده است "منوش خورشید پت وینیک" که به خورشید دیدار قابل توجیه است. «در حال دایه بیامد و او را در قماط پیچید و به خدمت شاه آورد و آن ساعت فرزند ماه روی در کنار شاه خوابانید، آفتاب به رخسار مرزبان شاه تابید. برنگرید؛ آفتاب را دید. فرزند خویش را خورشید شاه نام نهاد.» (کاتب ارجانی، ۱۳۸۹: ۸)

تکنیک‌های وصف هنری در داستان سمک عیار

"فرانچسکو دوسانکتیس" به تصرف روح انسانی در تصویر خیال اشاره می‌کند و می‌گوید: «تصویر خیالی، تصویری است که روح در آن دمیده شده، آن نیمه‌ی واقعیت و آن معناها و هاله‌هایی که به ما احساس و موسیقی چیزها را القا می‌کند.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۹۰)

چون داستان سمک عیار، بافتی کهنه و زیرساختی افسانه‌ای دارد نویسنده بیشتر اندیشه خود را صرف بیان داستان به شیوه‌ی روایی و چفت و بست و نتیجه‌گیری کرده است و برخی از قسمت‌های آن غیرهنری و معمولی روایت شده است. در هر حال بخش‌های بسیاری از داستان با لباس هنر که برخاسته از تصاویر تشبیه و استعاره، مجاز و کنایه است آراسته و تزئین شده است که در این مقاله، تصویرهای هنری پرکاربرد، به اجمال بررسی می‌شود:

۱. تشبیه

«تشبیه در اصطلاح عبارت است از برقراری مشابهت بین دو یا چند چیز به قصد اشتراکشان در یک یا چند صفت.» (عقدایی، ۱۳۸۱: ۲۲) و «علمای بلاغت می‌گویند: تشبیه باعث ممثل کردن چیزی است که خود غایب است و به صورت عادی نمودی ندارد و یا این که چیزی را از آنچه هست در وصفی خاص عظیم‌تر بنمایاند.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۰: ۷۲)، یعنی؛ ویژگی‌های زیادی را به صورت مجاز در چیزی احساس کند و به اثبات برساند. این نوع بیان در توصیفات داستان سمک وجود دارد و نشا نگر آن است که بخش عظیمی از داستان تکنیکی و فنی است.

انواع تشبیه از نظر ارکان یا پایه‌ها

کاتب الرّجّانی، در اغلب تصویرها و توصیفات تشبیهی، به آرکی تایپ‌ها علاقه‌ای وافر نشان داده است. و حماسه در قالب متنی عاشقانه، تجدید حیات می‌یابد. وقتی اسب را در سرعت و طیّ منازل صعب العبور توصیف می‌کند، مشبّه به‌ای چون اسب سهراب متن داستان را می‌آراید. و از تشبیه‌های گسترده یا فشرده برای صحنه آرای و ترسیم

صورخیال بهره گرفته است: «اسبی گفتی از بادپایی گلگون سهراب است.» (کاتب ارجانی، ۱۳۸۹: ۱۴۳۷) «... خرگوری دید برمثال نقره.» (همان: ۴۹۸)

ساختمان طرفین تشبیه درداستان سمک عیار

بنای تشبیه دراین داستان یا واژه به واژه است: «اشجار چون موم آب می‌گشت» (۹۸۳)، «علم وصال» (۱۳۱۲)، یامشابهت واژه‌ای به ترکیبی، مانند: شال سیاه شب (۹۷۶)، «اسبی که بارخش رستم بپویدی» (۴۹۸)، یا براساس بنای ترکیب به ترکیب است: «جهان ترک چهره، زنگی دیدار، گشت.» (۲۸۳) و «شاخ‌های درختان چون دل یاران باصفا...» (۱۰۵۲) و یا تشبیه عبارت به عبارت است: «مرغان درباغ نغمه سرداده گویی زلزله درباغ افتاده.» (۱۰۵۲) گاهی برای «مشبه»، علاوه بر «مشبه به» صفات متعددی (تنسیق الصفات) ذکر می‌کند تا «مشبه» با برجستگی و مبالغه آمیزی، ذهن خواننده را نسبت به هنرمندی، بی‌باکی ودلاوری قهرمان داستان معطوف کند، مانند: «سمک درگرد قلعه برگشت، کوهی دید که خدای عزوجل آفریده بود از کوه‌ها جدا افتاده، برمثال خایه مرغ مدور، سربه عیوق برکشیده، ویک راه باریک چنان که یک سوار بیش برآنجا نتوانستی گذشتن.» (همان: ۱۸۱) یا در توصیف اسب ارمنشاه می‌گوید: «ارمنشاه سیاه اسب درمیدان جهانید... اسبی شیریقت، پلنگ همت، گورسیرین، گوزن ساق، رنگ پوز، پیل گام و...» (همان: ۶۰۳) «از اشتران یکی برگزید، جمازه‌ای کوه کوهان، آهو زانو، باد رفتار، پیل آسایی قوی هیکل...» (همان: ۶۱۱)

۲. استعاره

«استعاره، در لغت به معنی عاریت خواستن و عاریت گرفتن است و در اصطلاح آن است که لفظی در غیر معنی خود به کار رود. از این جهت نوعی مجاز محسوب می‌شود با علاقه مشابَهتین معنای مجازی و حقیقی، به همین جهت آن را مجاز استعاری نامیده‌اند. استعاره در عین حال به علت وجود علاقه مشابَهت نوعی تشبیه نیز به حساب می‌آید.

(میرصادقی، ۱۳۷۲: ۱۱) در واقع «استعاره یک تشبیه با حذف یک پایه ازدو طرف تشبیه پدید می‌آید و خیال انگیزتر و زیباتر از تشبیه است.» (عقدایی: ۱۲۲) و «تصویر ممکن است به صورت توصیف یا به صورت استعاره محقق شود.» (رنه ولک، ۱۳۷۳: ۲۱۰) که صورت خیالی استعاره از صورت‌های پر- کاربرد داستان است. ترکیب‌های استعاری که گاه با تتابع اضافات پردازش شده است مانند: "بساط زرنگارِ خوانِ شاهِ گردون"، "سلطان فلک" (استعاره از خورشید) بسامد فراوانی توصیفات در داستان سمک چشمگیر است و همدلی نویسنده را با طبیعت نشان می‌دهد، مانند: «پس چون بساط زرنگارِ خوانِ شاهِ گردون از روی عالم روی برپیچیدند و سلطان فلک دل از جهان بر گرفت و از پادشاهی سیر شد.» (کاتب ارجانی، ۱۳۸۹: ۱۱۱۲)

انواع استعاره

الف) مصرّحه: استعاره‌ای که تنها، مشبّه به ذکر شود و مشبّه، با قرینه یا قراینی دریافت می‌گردد. در عبارت زیر "دو کوه آهن" و "دو دریا" استعاره مصرّحه از دو پهلوان است: «فرّخ روز به میدان تاخت، الله اکبر! دو کوه آهن به هم خورد و یا دو دریا درهم آویخت.» (همان: ۹۶۷)

ب) استعاره مکنّیه: نوعی استعاره است که برای ایجاد آن تنها به وجود مشبّه نیاز است و با قرینه یا قراینی مشبّه به را درمی‌یابیم. "چنگال عشق" در عبارت زیر استعاره مکنّیه یا بالکنایه است: «... که شاهین مهر به چنگال عشق، دل او می‌خراشید.» (همان: ۱۳۱۲)

اما آرایه تشخیص که به نوعی استعاره بالکنایه (مکنّیه) است در داستان نمود فراوانی دارد. در حالت انسان- انگاری و جان بخشی، نویسنده، صفات برجسته انسانی را در اشیا می‌دمد و حیات و رونقی تازه می‌آفریند. گاه نویسنده تا جایی پیش می‌رود که با اشیا به یگانگی می‌رسد و از جنبه دیداری می‌گذرد و به شنیداری سیر می‌کند. سمک در توصیف استعاری قلعه می‌گوید: «قلعه‌ای می‌دید که با فلک راز می‌گفت و از دور با فلک

مناظره می‌کرد.» (همان: ۱۸۱) یا "روز" «روز روشن چهرهٔ دلفروزش را از دریچهٔ قدس عرضه کرد و...» (همان: ۹۵۳)

«شفیعی کدکنی به نقل از کروچه می‌گوید: «طبیعت در برابر هنر ابله است و اگر انسان آن را به سخن درنیورد گنگ است. تصرفی است که ذهن شاعر در اشیا و در عناصر بی‌جان طبیعت می‌کند و از رهگذر نیروی تخیل بدانها حرکت و جنبش می‌بخشد.» (شفیعی کدکنی: ۱۴۹) که نویسندگان متون داستانی به خصوص تخیلی و افسانه‌ای و شاعران طبیعت‌گرا از این عامل هنری بهره بسیار می‌برند.

۳. کنایه

شفیعی کدکنی می‌گوید: «یکی از ادیبان فرنگی مثل "مالارمه" عقیده دارند که اگر چیزی را به همان نام که هست، یعنی؛ به نام اصلی خودش بنامیم سه چهارم لذت و زیبایی را از میان برده‌ایم» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۰: ۱۳۹) و به نقل از مفتاح العلوم می‌گوید: «کنایه ترک تصریح در بیان چیزی است و آوردن ملازم آن تا از آنچه در کلام آمده به آنچه نیامده انتقال حاصل شود.» (همان: ۱۴۱) اما «کنایه در لغت، پوشیده سخن گفتن، چنان که معنی آن صریح نباشد و در اصطلاح دانش بیان کنایه عبارت است از به کاربردن واژه یا جمله در معنای غیر قراردادی آن، به شرط آن که معنای قراردادی آن، نیز، ممکن باشد.» (عقدایی، ۱۳۸۱: ۱۸) و یکی از راه‌های بیان مردمانی است که در گفتار روزمره و امثال و ضرب‌المثل‌ها رایج است و در زبان آن‌ها بسیار می‌توان شنید.

کنایه‌ها در این داستان به صورت چشمگیر دیده می‌شوند: "سیر آمدن" در عبارت زیر کنایه از بیزاری و بی‌اهمیت شدن است:

«گلنار می‌گفت: ای پسر از دیدار ما سیر آمدی و هنوز ترا بکام ندیدم» (کاتب ارجانی،

۱۳۸۹: ۲۹)

تعدادی از جملات کنایی در داستان سمک: "دست از جان می‌شست" (همان:

۹۸۳)، "جان از تنم بیرون رود" (همان: ۱۰۴۸) "دل در فراق بریانست" (همان: ۲۹)،

"دل از جهان برگرفت" (همان: ۱۱۱۲) "روز نقاب بگشاد" (همان: ۴۵۷)، "از پادشاهی سیر گشت" (همان: ۱۱۱۲)

بررسی وصف هنری موصوف ها

۱. **وصف عناصر طبیعی:** مهمترین و زیباترین وصف‌های هنری درداستان سمک عیار و وصف عناصر طبیعت است زیرا «انسان جزئی از هستی گسترده‌ای است که بخش اعظم آن را طبیعت تشکیل می‌دهد. او از دیرباز وقتی با تأمل به اجزای طبیعت می‌نگریست از سوی کوچکی، خود را به مثابه فرد و از دیدگرسوی عظمت خویش را جزئی از یک کلّ لایتناهی احساس می‌کرد.» (ابراهیمی، ۱۳۶۹: ۳۴۹) و همین انسان برای ابراز عظمت طبیعت و بیان تعجب و شگفتی از عزت و ذلت انسان، به کمک واژگان و عوامل هنر و عناصر زیبایی دیدگاه‌های خود را با توجه به توانایی ذهن و قدرت تصویرآفرینی خود اظهار می‌کند و با وصف‌های ارزشمند و دلنشینی از دیده‌های اطراف خود قلم فرسایی می‌کند. بنابراین با توجه به انواع عناصر موجود در داستان، به صورت کیفی، وصف‌های هنری بررسی می‌شود:

۱. **۱. وصف طلوع خورشید:** تصویر خیال درپدیده‌ها هیأتی نیمه انسانی و نیمه طبیعی، خلق نموده، که شیء، از حیطة محسوسات و مادیات عدول کرده و جنبه انسانی یافته است و دیگر یک موجود بی‌روح نیست و بار عاطفی و شعور و خیال انسانی را بر دوش می‌کشد و ابدیت می‌یابد. از شاهکارهای وصف هنری در داستان - سمک، وصف طلوع خورشید است. در عبارات زیر بیشتر ترسیم فضا و عناوین و جلال درباری را در ذهن خواننده تداعی می‌کند و به عمد، در ساختاری استعاری، از آشیانه لغات واژه "خسرو" را برای خورشید بر می‌گزیند. علاوه بر این در تشبیه‌ها اغلب از طبیعت به صورت مستقیم الهام گرفته است. این وصف را نویسنده قبل از شروع حوادث و کارهای بزرگ به کار می‌گیرد:

الف) «خسرو فلک سراز دریچه سما برآورد و دیدار کهسار بنمود و تیرگی و بنخار از روی عالم بزود. روی زمین از هوا پیدا گشت. آتش خورشید زبانه زد.» (کاتب

الرّجانی، ۱۳۸۹: ۱۹۲) ترکیبات استعاری: "خسرو فلک" و "دیدار کهسار" و تشبیه "خورشید" به "آتش" و هم چنین جاندار پنداری از نکات برجسته این توصیف است. نمونه‌هایی دیگر از این نوع وصف، به خاطر اختصارگویی و خروج از یکنواختی به صورت جدول ارائه می‌گردد:

ب) «گردون گردان از حرکت سکون یافت و روز روشن نقاب بگشاد و عالم تاریک، ناپیدا شد. جهان منور شد.» (همان: ۴۵۷) در "گردون گردان" از طریق تصویر اثباتی، که ادراک حسی را با زمینه‌هایی با اندیشه‌ای عقلانی پیوند می‌زند، یعنی؛ نویسنده صنعت گرایانه ریتم چندجانبه‌ای (بانغمه آوایی، جناس) در ترکیب خلق نموده است، و در تقابل معنایی، دُوران را از او باز می‌گیرد، تا نقاب از چهره روز برافکند و روشنایی متولد شود.

مورد هنری	ساختمان	صورت‌های خیالی	توضیحات
گردون گردان	ترکیب	استعاره	مصرّحه استعاره از "دنیا"
روز	واژه	استعاره و تشخیص	مکنیه، و حذف مشبّه به کهبا قرینه "نقاب گشودن" جان دار شده است.
نقاب بگشاد	عبارت	کنایه	مفهوم کنایی: نمایان شد

پ) «چون سلطان روز شال سیاه شب از روی زمین برداشت و به جای آن فرش زریفت بگسترد و هوارا جامه پرنیان پوشید. عالم نورانی شد.» (همان: ۹۷۶)

مورد هنری	ساختمان	صورت‌های خیالی	توضیحات
سلطان روز	ترکیب	تشبیه	فشرده اضافی
شال سیاه شب	ترکیب	تشبیه	فشرده اضافی
روی زمین	ترکیب	استعاره و تشخیص	مکنیه و حذف مشبّه به با قرینه "روی" و تشخیص در واژه "زمین"
فرش زریفت	ترکیب	استعاره	مصرّحه، استعاره از "نور خورشید"
هوا	واژه	استعاره و تشخیص	مکنیه، و حذف مشبّه به با قرینه "جامه پوشیدن" جاندار شده است
جامه پرنیان	ترکیب	استعاره	مصرّحه، استعاره از "پرتو خورشید"

ت) - «تا آن ساعت که عمر شب تیره به آخر آمد عالم افروز از خزانه غیب روی بنمود. جهان تیره، جامه روشن پوشید.» (کاتب ارجانی، ۱۳۸۹: ۱۰۹۹)

مورد هنری	ساختمان	صورت‌های خیالی	توضیحات
شب	واژه	استعاره و تشخیص	مکنیه، و حذف مشبّه به با قرینه "عمر" جاندار شده است.
عمر به آخر آمد	عبارت	کنایه	مفهوم کنایی: از بین رفت
جهان	واژه	استعاره و تشخیص	مکنیه و حذف مشبّه به با قرینه "جامه پوشیدن" جاندار شده است.
جامه روشن	ترکیب	استعاره	مصرّحه و استعاره از "نور روشنی"
عالم افروز	واژه	استعاره و تشخیص	مکنیه و حذف مشبّه به با قرینه "روی" جاندار شده است

۲. ۱. وصف غروب خورشید: نویسنده از این وصف برای خاتمه دادن به کارهایی بزرگ و به بن بست رسیده، بهره می‌برد به طوری که می‌توان گفت احتمالاً نوعی وقفه و گره گشودن باشد:

الف) «پس چون عمر روزبه آخر آمد و خورشیدرخشان رخت بر بست و کار پادشاهی به تاراج داد، شب ظلمانی، روز نورانی به دست فرو گرفت و به تخت شاهی برآمد و جهان ترک چهره، زنگی دیدارگشت. (همان: ۲۸۳) در عبارت بالا "روز"، "شب" و "خورشید" استعاره مکنیه‌اند. "عمر به آخر آمد" و "رخت بر بست" کنایه‌اند و جهان به ترک و زنگی تشبیه شده است.

ب) «پس چون بساط زرنگار خوان شاه گردون از روی عالم بر پیچیدند و سلطان فلک دل از جهان برگرفت از پادشاهی سیرگشت... گیتی به دست میمون زنگی باز داد. فرآشان شب سیاه بیامدند و فرش کبود شاه بر پشت روی عالم بگستریدند. لشکرشب در جهان پراکنده شدند تا شاه شب از خلوت سیاه بیرون آمد و... جهان از نور روی شب، سیاهی گرفت. عالم، سیاه تیره شد.» (همان: ۱۱۱۲)

مورد هنری	ساختمان	صورت‌های خیالی	توضیحات
بساط زرنگار	ترکیب	استعاره	مصرّحه، و استعاره از " نورروشنی "
شاه گردون	ترکیب	استعاره	مصرّحه، و استعاره از " خورشید "
سلطان فلک	ترکیب	استعاره	مصرّحه، و استعاره از " خورشید "
سیرگشت	عبارت	کنایه	مفهوم کنایی: بی‌میل شد
میمون زنگی	ترکیب	استعاره	مصرّحه و استعاره از " شب "
دل برگرفت	عبارت	کنایه	مفهوم کنایی: بی‌میل و بی‌توجه شد.
شب سیاه	ترکیب	استعاره و تشخیص	مکنّیه و حذف مشبّه به با قرینه داشتن " فراشانو شخصیت بخشی به دلیل داشتن صفات انسانی
فرش کبودسیاه	ترکیب	استعاره	مصرّحه و استعاره از "سیاهی و تیرگی "
لشکر شب	ترکیب	استعاره	مکنّیه و حذف مشبّه به با قرینه " لشکر " و استعاره از "کشور و سرزمین "
شاه شب	ترکیب	استعاره	مکنّیه و حذف مشبّه به با قرینه "شاه " و استعاره از "سرزمین و "کشور "

پ) بیشتر تصویرها دارای کانون مرکزی حماسی‌اند و در ذهن خواننده به طور مکرر عناصر جنگی، کشتار، شکست و... جان می‌گیرد: «شب درآمد. شاه زنگی قصد گردش کرد. باسپاه، روی به سلطان روز آورد. اورا با لشکر روز منهزم کرد و خود به شاهی نشست.» (کاتب ارجانی، ۱۳۸۹: ۱۲۳۰)

مورد هنری	ساختمان	صورت‌های خیالی	توضیحات
شاه زنگی	ترکیب	استعاره	مصرّحه و استعاره از " شب "
سلطان روز	ترکیب	استعاره	مکنّیه و حذف مشبّه به با قرینه " سلطان " و استعاره: روز به معنی سرزمین
لشکر روز	ترکیب	استعاره	مکنّیه و حذف مشبّه به با قرینه "لشکر " و استعاره: روز به معنی سرزمین

۳. ۱. **وصف هنری باغ:** در این داستان منظور از باغ، باغ‌های دربار و مجاور دربار است چون تنها، درباریان برای گشت و گذار و شکار می رفتند و باغی مخصوص داشتند که نویسنده در تصویرسازی سعی دارد "باغ" را از عنصری جامد به شخصییتی پویا ارتقا دهد و مشبه را با ویژگی‌های انسانی بیان کند تازیبایی و تجمل را مضاعف کند و از سویی اتحاد و پیوند را که در جنگ‌ها بیشترین عامل پیروزی است در ذهن خواننده مجسم کند (بازو در بازوی هم افکنده):

«باغی دید سخت بزرگ در کنار سرای شاه نهاده،... شاخ‌های درختان درهم رفته چون یاران باصفا، بازو در بازوی هم افکنده... بر شاخسار درختانش هزاران مرغان نوایی و دیگر مرغان نغمه سرداده چنان که گویی زلزله در آن باغ افتاده.» (همان: ۱۰۵۲)

مورد هنری	ساختمان	صورت‌های خیالی	توضیحات
شاخ‌های درختان چون یاران با صفا...	عبارت	تشبیه	گسترده و کامل الارکان
مرغان نغمه سرداده، گویی زلزله... افتاده.	عبارت	تشبیه	گسترده و کامل الارکان

۴. ۱. **وصف هنری بیابان:** راوی و نویسنده برای ایجاد هیجان بیشتر نشان دادن دشواری و ارزش کار پهلوانان در مسیر حرکتشان مسیرهایی دشوار که در واقع می‌تواند گره داستان باشد به وجود آورده است:

«بیابانی است، هوایش چنان پر عفونت و بادش چنان مسموم که اشجار از عفونت آن چون موم آب می‌گشت و هر که آب آن می‌خورد دست از جان می‌شست.» (الرجانی،

۱۳۸۹: ۹۸۳)

مورد هنری	ساختمان	صورت‌های خیالی	توضیحات
اشجار چون موم آب می‌گشت	عبارت	تشبیه	گسترده و کامل الارکان
دست از جان می‌شست	عبارت	کنایه	مغهوم کنایی: آماده مردن بودند

۵. ۱. **وصف هنری مرغزار:** این فضای طبیعی غالباً کنار باغ و شکارگاه به صورت خود به خود ایجاد می‌شد و قلم زنان دربار همراه آن‌ها آن را وصف کردند: «مرغزاری دید خوش و خرم... برکنار مرغزار، درختی بزرگ و چشمه‌آبی از پیش آن درخت بیرون می‌آید و در آن مرغزار می‌رود... اگر سوزنی در آن چاه افکندی تا به بُن رسیدی پیدا بودی.» (همان: ۱۴۰۹)

مورد هنری	ساختمان	صورت‌های خیالی	توضیحات
چاه	واژه	مجاز (به علاقه جنسیت)	مجاز از "چشمه"

درپیش تروصف‌ها صفت‌های دستوری و حقیقی در ساخت داستان و در کنار صفت‌های هنری اهمیت خود را آشکار می‌کنند. ("خوش و خرم و بزرگ" در عبارت بالا)

۲. **توصیف قلعه:** در روزگاران گذشته محل امن و آسوده و محکم برای انسان قلعه‌ها بودند و اغلب به عنوان زندان و انبار آذوقه و سلاح و غیره استفاده می‌شد همین اهمیت، نویسنده و راوی را مجاب می‌کند تا این محل را هم توصیف کند. در تصویرسازی قلعه به جای عبارت "مرتفع و غیر قابل نفوذ" با شیوه‌ی هنری و استفاده از تشبیه و استعاره و کنایه، عبارت را با قدرت بیشتری در ذهن خواننده القا می‌کند "قلعه‌ای است که با آسمان سخن می‌گوید و همدم و نزدیک اوست پس انسان معمولی در آن راه نمی‌یابد".

«قلعه‌ای دید که با فلک راز می‌گفت و از دور با فلک مناظره می‌کرد... سمک عیار چون قلعه بدید گفت: مگر ستونی از آسمان است.» (همان: ۱۴۱)

۳. **توصیف هنری اشخاص:** این نوع وصف در داستان سمک اغلب مضمول درباریان، پهلوانان و جنگاوران است و از وصف‌ها یی است که با بیشترین اغراق و افراط همراه بوده است:

الف) وصف هنری درباریان: مهمترین اشخاص درباری، شاه و وزیر، همسران و رسولان و مشاوران دربار بودند که برگزیده‌ی آن وصف‌ها بیان می‌شود:

«سام خدمت کرد نامه به وی داد. قَمقام روشنایی بخواست، مشعله بیاوردند. نامه بازکرد. سراسر بخواند، خرم. نشاطی به دل وی برآمد. چون کوری بود که عصا به دست وی دادند چون یوزی گرسنه بود که او را به شکاری آموزند.» (کاتب ارجانی، ۱۳۸۹: ۱۴۹۲)

مورد هنری	ساختمان	صورت‌های خیالی	توضیحات
مقام نامه باز کرد... چون کوری که عصابه دست وی دادند	عبارت	تشبیه	به صورت مرکب (تشبیه قَمقام + نامه = کور + عصا)
مقام نامه باز کرد... چون یوزی گرسنه بود...	عبارت	تشبیه	تشبیه مرکب

کاتب الرَّجانی، گاه برای تأثیر گذاری و جذب و تعلیق از تشبیه‌های آمیخته با تجاهل العارف مدد می‌گیرد، مانند: «چگل ماه و گیتی نما را پیش شاه آورد. هردو خدمت کردن و بایستادن. شاه... دو ماه آسمان دید که از فلک جمال پیش وی آرمیده بودند؛ نه، که دو خورشید تابان دید که از گردون کمال در پیش وی خرامیده بودند. دوسرو شاداب دید که آفتاب خوبی از بالای آن سروها می‌تابید. دو کاج و صنوبر دید با روی و موی و سخن و گفتار، خرامان و روان.» (همان: ۱۳۳۲)

مورد هنری	ساختمان	صورت‌های خیالی	توضیحات
دوماه آسمان	ترکیب	استعاره	مصرّحه، استعاره از چگل ماه و گیتی نما به قرینه "آرمیده بود"
فلک جمال	ترکیب	تشبیه	فشردهٔ اضافی
دو خورشید تابان	ترکیب	استعاره	مصرّحه و استعاره از چگل ماه و گیتی نمابه قرینه "خرامیده بودند"
گردون کمال	ترکیب	تشبیه	فشردهٔ اضافی
دوسرو شاداب	ترکیب	استعاره	مصرّحه، استعاره از چگل ماه و گیتی نمابه قرینه "خوبی، شادابی"
آن سروها	واژه	استعاره	مصرّحه و استعاره از چگل ماه و گیتی نمابه قرینه "آن، اشاره به همان صفات قبل"
دوکاج و صنوبر	ترکیب	استعاره	مصرّحه و استعاره از چگل ماه و گیتی نمابه قرینه "روی، موی، سخن و خرامان و روان"

ب) **وصف هنری پهلوانان:** نویسنده و راوی در بیان این نوع وصف تاحدّ حماسه پیش رفته و نثر خود را به شیوهٔ حماسی روایت می‌کند و تصویری اغراق آمیز و خارق العاده از پهلوانان ارائه می‌دهد: «از این جانب فرّخ روز نعره زد و به میدان تاخت، الله اکبر! دو کوه آهن به هم خورد و یا دودریا درهم آویخت که موجش، تیغ عریان بود و آتش، خون روان بود. فرّخ روز چون شیری می‌جنگید. تیغ در دست و سوار بر اسب گلگون، تیغ پیکِ اجل بود. و خیر مرگ به سینه‌ها می‌رسانید چنان که از حدّت آن خیر، جان از بدن بیرون رفت.» (کاتب الرّجانی، ۱۳۸۹: ۹۶۷)

مورد هنری	ساختمان	صورت‌های خیالی	توضیحات
دو کوه آهن	ترکیب	استعاره	مصرّحه و استعاره ازدو پهلوان میدان
دو دریا	ترکیب	استعاره	مصرّحه و استعاره ازدو پهلوان میدان
موجش، تیغ عریان بود.	عبارت	تشبیه	فشردهٔ اسنادی
آتش، خون روان بود.	عبارت	تشبیه	فشردهٔ اسنادی
فرّخ روز چون شیری جنگید.	عبارت	تشبیه	گستردهٔ کامل الارکان
(فرّخ روز) تیغ پیکِ اجل بود.	عبارت	تشبیه	گستردهٔ کامل الارکان پیکِ اجل تشبیه فشردهٔ اضافی است
جان از بدن بیرون رفت.	عبارت	کنایه	مفهوم کنایی: مُرد و ازین رفت

۴. **وصف هنری حیوانات:** داستان سمک مربوط به روزگاران است که حیواناتی چون اسب و شتر ارزش بسیار بالایی داشتند و در جنگ‌ها و مسافرت‌ها و... استفاده می‌شد بنابراین در چشم نویسنده به عنوان پایه‌ای از ارکان داستان به حساب می‌آمد و به آن حیوانات، صفات و ویژگی‌های خاص و خارق العاده بخشید که به اجمال به آن‌ها اشاره می‌شود:

اسب: در وصف‌های بیشتر از حیوانات دیگر، این حیوان در داستان سمک عیار کاتب الرّجانی مکرّر توصیف شده است:

۱. ۴. به شکل ترکیب:

الف) تشبیه اسب به حیوانات دیگر: اسبی "زرّافه گردن" و "ضرغام بالا" (۴۳۰) "پیل گام"، "شیرقوت"، "رنگ یوز"، "گوزن ساق"، "پلنگ همّت" و "گورسرین" (۴۳۲) "کرگدن قوت"، "گرگ نبرد"، "ناقه گردن"، "گوزن ساق"، "پیل گام"، "گورسرین" و "آهوتک" (۴۹۹) "هیون ران" (۵۳۱) و "زرّافه گردن"، "شیرسینه"، "آهو رفتار"، "هژبر زهره" و "پلنگ همّت" (۹۱۵) "گرگ پوی"، "پلنگ منش"، "ببر دو"، "یوز چشم"، "هژبر زهره"، " (۱۷۷۵) ... بود.

ب) تشبیه اسب به عناصر طبیعویخیالی: اسبی "کوه پاره"، (۱۲۴) "خورشید روی" (۴۳۰) "بادرفتار"، "برق حذر"، "رعدقدر" (۴۳۱)، "کوه پیکر"، "بادپای" (۴۹۸) "بادرفتار"، "آب هنجار"، "آتش خوار"، (۴۹۹) "کوه پیکر"، "پولاد سُم"، "برق جَه" "رعدآواز" (۵۳۱) "ابررفتار" (۹۱۵) ... بود.

۲. ۴. به صورت جمله:

الف) تشبیه اسب به حیوانات دیگر: اسبی که "با یوز چیرگی کردی"، "با پلنگ صحبتی"، "چون نخجیر کوه بریدی"، "چون سمندر از آتش بگذشتی" (۴۳۰) "از بادپایی گفتی گلگون سهراب است"، "با کمیت اسفندیار مقابله کردی"، "از ابرشبهرام زیادتی جُستی"، "بارخش رستم پپویدی" (۴۹۸) "چنان چه گفتم مرغ است در هوا می‌پرد" (۱۰۶۱) "بر طراز عنکبوت بدویدی" (۱۷۷۵)

ب) تشبیه اسب به عناصر طبیعت: اسبی که "گفتی مگر آب و باد و آتش است" (۴۹۸) "در صحرا چون باد رفتی"، "درنشیب چون آب"، "چون کوه پاره‌ای بود" (۴۹۹) "... چون برق، جهنده"، "باد است که بر صحرامی وزد" (۱۰۶۱) "از باد سبق بردی" (۱۷۷۵)

نویسنده داستان سمک در توصیف اعضای بدن اسب هم هنرمند بود: اسبی که "هاون سُم"، "جوزا دُم"، "مه نعل"، "کوکب میخ"، "گوهر دیده" (۱۷۷۵) ... بود.

خرگور: این حیوان که در داستان، جادوگری در هیئت گورخر است هم وصف شده است:

"خرگوری برمثال "نقره"، بلکه برمثال "تلی کافورسفید" (۱۴۳۷) که تشبیه گسترده‌ی سه رکنی آشکاراست شتر: حیوان بیشتر برای سفرهای کوتاه و بلندبه کار گرفته می‌شد ولی گاهی در جنگ‌ها هم بودند:

"جمّازهای "کوه کوهان"، "آهوزانو" (هر دو تشبیه گسترده با حذف ادات تشبیه)، "بادرفتار" (تشبیه گسترده با حذف ادات تشبیه)، "پیل آسا" (تشبیه گسترده با حذف وجه شبه) (۴۳۷)....

۵. وصف هنری روابط احساسی و عاطفی

در این داستان اگرچه جنگ است و شکست و پیروزی اما عشق، احساس و عاطفه هم در لابلاهی داستان به ویژه در بین درباریان و خانواده شان به خوبی توصیف شده است:

۵. ۱. وصف درد و غم فراق

الف) مرزبان‌شاه هنگام فراق فرزندش، خورشید شاه که در جست و جوی "مه پری" بود و از او دور بود که با عبارات تشبیهی احساسات جانسوز خویش را بیان می‌کند:

«لشکرو سپاه جمله بندگان تواند، توجانی و هزار بار از جان عزیزتری.» (الرجانی: ۲۸)

ب) وقتی که مادر خورشید شاه از دوری فرزند و فرخ روز هم از دوری برادرش خورشید شاه ناراحتند:

(فرخ روز می‌گفت): «ای مادراگرترا دل در فراق خورشید شاه بریانست دانی که من بی برادر نتوانم زیست.» (کاتب الرجانی، ۱۳۸۹: ۲۹) که "بریان بودن دل" کنایه است.

ج) از غم دوری خورشیدشاه، گلبوی می‌گفت: «... شاهین مهر (تشبیه) به چنگال عشق (استعاره مکنیه)، دل او می‌خراشید (کنایه) و شمع دوستی (تشبیه) در جان وی افروخته بود و علموصال (تشبیه) برافراخته بود.» (همان: ۱۳۱۲)

۲. ۵. وصف عشق و علاقه به نزدیکان:

الف) ابراز احساس خورشید شاه نسبت به سمک (عالم افروز): «ای پدر پیروزوای پهلوان زمان، وای پیشرو شاهان، دانم که هزاربارجان خویش درسرکارمن کرده‌ای (کنایه)، این بارنیز، درد مرادمان کن که می‌ترسم جان ازتم بیرون شود (کنایه).» (همان: ۱۰۴۸)

ب) حسّ و حال خورشید شاه هنگام رفتن فرخ روز به میدان جنگ: «... دلی پرتاب و چشمی کباب (کنایه)، که می‌دانست که خورشید شاه با روانی شوریده (کنایه) و جگری سوزان (کنایه) رها کرد تا اسب در میدان جهاند.» (همان: ۴۳۰)

نتیجه گیری

وصف درداستان سمک عیارحجم وسیعی دارد واشیا، حیوانات، درباریان، زنان، عیاران، موجودات ماوراءالطبیعه و به طورکلی قهرمان و غیر قهرمان و... توصیف می‌شودکه شمردن تک تک آن امکان پذیر نیست. اگرچه وصف‌ها غالباً تکرار می‌شود ولیموصوف‌ها متنوع‌اند چون ازعناصرطبیعت گرفته تا حیواناتی چون اسب، شتروهم چنین پهلوانان و جنگجویان توصیف شده‌اند ونویسنده رواوی به کمک عواملی چون ضرب -المثل‌ها وآرایه‌هایی چون تشبیه واستعاره وکنایه به آن هاجلوه‌ای خاص داده و صور راملموس کرده است. اما باید پذیرفت که دراین داستان وصف‌ها اغلب رنگ غنایی دارند. حتّی به خاطر توصیف زنان و مسایل عاشقانه مثل فراق ویا وصف مرگ درباریان بسیار چشمگیر است. دربخش جنگ و نبرد پهلوانان، وصف‌ها با چاشنی حماسی بابیانی اغراق آمیز، ترسیم شده‌اند. کانون این تصویر سازی‌ها بر دومحور زیباشناسی حماسی وعواطف انسانی استوار است. نویسنده، باشگرد تصویری - توصیفی، با آوردن تعدد صفات درتشبیه، فضای ذهن خواننده را از شنیداری به دیداری مبدل می‌کند و همیاری و همدلی او را می‌طلبد. دراین داستان، توصیفات هنری- بسیارمتنوع و خوش ترکیب؛ موجب غنای گنجینه زبان و ادب فارسی شده‌اند.

منابع و مآخذ

- ابراهیمی، نادر، *لوازم نویسندگی*، چاپ اول، تهران: فرهنگان، ۱۳۶۹.
- احمدی، بابک، *از نشانه‌های تصویری تا متن* (به سوی نشانه‌شناسی ارتباط دیداری) تهران: نشر مرگز، ۱۳۷۱.
- الرجانی، فرامرز بن خداداد، *داستان‌های شگفت‌انگیز سمک عیار*، چاپ اول، تهران: بهزاد، ۱۳۸۹، منبع مبنای.
- الرجانی، فرامرز بن خداداد، *سمک عیار*، به تصحیح پرویز ناتل خانلری، چاپ پنجم، تهران: آگاه، ۱۳۶۲.
- بیشاب، لئونارد، *درس‌هایی درباره‌ی داستان نویسی*، با ترجمه‌ی محسن سلیمانی، چاپ ششم، تهران: سوره مهر، ۱۳۹۴.
- سلیمانی، محسن، *فن داستان نویسی*، چاپ نهم، تهران: امیر کبیر، ۱۳۹۱.
- شفیعی کدکنی، محمد رضا، *صوَرخیال در شعر فارسی*، چاپ چهارم، تهران: آگاه، ۱۳۷۰.
- _____، *ادوار شعر فارسی*، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۰.
- شمیسا، سیروس، *انواع ادبی*، چاپ دوم، تهران: نشر میترا، ۱۳۸۶.
- صفا، ذبیح الله، *تاریخ ادبیات ایران*. جلد ۲، چاپ پانزدهم، تهران: فردوس، ۱۳۸۱.
- صورتگر، لطفعلی، *ادبیات توصیفی ایران*، چاپ اول، تهران: ابن سینا، ۱۳۷۴.
- عقداپی، تورج، *نقش خیال*، چاپ اول، زنجان: نیکان کتاب، ۱۳۸۱.
- فتوحی رود معجنی، محمود، *بلاغت تصویر*، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۵.
- فرشیدورد، خسرو، *دستور مختصر تاریخ زبان فارسی*، چاپ پنجم، تهران: زوار، ۱۳۹۳.
- گریس، ویلیام. جی، *ادبیات و بازتاب آن*، ترجمه بهروز عزب دفتری، تهران: شرکت طلوع، ۱۳۶۹.
- میرصادقی، میمنت، *واژه نامه هنر شاعری*، چاپ اول، تهران: کتاب مهناز، ۱۳۷۲.
- معین، محمد، *فرهنگ فارسی*، چاپ نهم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۵.
- معینیان، مهدی، *دستور زبان فارسی*، تهران: معینیان، ۱۳۹۱.
- وفایی، عباسعلی، *دستور زبان فارسی*، چاپ سوّم، تهران: سمت، ۱۳۹۱.

ولک، رنه. وارن، آوستین، *نظریه ادبیات*. با ترجمه ضیا موحد و پرویز مهاجر، چاپ اول، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.

ویلهم برتنز، یوهانس، *نظریه ادبی*، مترجم فرزانه سجودی، چاپ اول، تهران: آهنگ دیگر، ۱۳۸۲.

یونسی، ابراهیم، *هند داستان نویسی*، چاپ هشتم، تهران: نگاه، ۱۳۸۴.

The Narrative Artistic Description in the Story of Samak-e Ayyar

Mohammadsadegh Nazerian¹, Mah Nazari Ph.D²

Abstract

One of the most important and effective factors for depicting the nature and quality of being and human societies is descriptive. The writer can use the attributes of his taste to visualize. Prominent element in Samake Ayyar's story is the visualization and use of virtual language that utilizes sensory and educational experiences with a descriptive grammatical or artistic-literary language and descriptive, and individuals or objects and, in general, the factors involved in the story. Cause an image has been presented in such a way that it can be described as a graphic story. Because in the narrative system, it has more visual signs. In the course of telling stories that have social cultural aspects, in addition to describing the different classes of court, lifestyle, and concerns, with issues and events, actions and unrealistic events (magical realism). In this article, the role of definitions, the narrative period and the advent of the story are examined, and the effective factors in the illustration of this story have been featured in descriptive-analytical manifestations .

Key Words: Narrative, Artistic Description, Artistic Factors, Samake Ayyar's Story.

1. PhD Student in Persian Language and Literature, Department of Persian Language and Literature, Karaj Branch, Islamic Azad University, Karaj, Iran.

2. Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Karaj Branch, Islamic Azad University, Karaj, Iran. (Author)
E.mail: nazari113@yahoo.com